**آیا جهان هنوز صدای غزه را می‌شنود؟**

**شباهنگ راد**

دنیا بهت‌زده و متحیر نظاره‌گر مرگ‌ومیر هزاران کودک، زن، مرد، معلول و سالمندی است که جنایت‌کارترین دولت‌ها، به‌ویژه دولت اسرائیل، به‌منظور تحقق امیال و آرزوهای خود بر آن‌ها تحمیل کرده‌اند. در این راستا، استفاده از واژه‌هایی همچون وجدان و شرافت نسبت به عاملان وضعیت کنونی در سرزمین محاصره‌شده غزه، توهین به شعور انسانی است؛ زیرا واژه‌ها حامل مضامین معینی هستند که بر ارزش‌های انسانی و دفاع از حقوق پایه‌ای دیگر انسان‌ها تأکید دارند. چگونه می‌توان کسانی که غزه را به تلی از خاک بدل کرده‌اند، در شمار مدافعان جامعهٔ انسانی قرار داد؟ چگونه می‌توان چشم بر صحنه‌های دل‌خراش و مرگ‌بار کودکان، زنان، جوانان و سالمندانی بست که روزانه، در برابر نگاه میلیون‌ها انسان، قربانی می‌شوند؟ آیا ممکن است این تصاویر جانگذار را دید و بر نفرت و انزجار از عاملان آن نیفزود؟ علاوه بر این‌ها چگونه می‌توان صدها نفر را در عین دریافت جیره غذایی به رگبار بست و کشت و به همان‌سان از کمک به بی‌دفاع و بی‌گناه‌ترین انسان‌ها حرف زد؟ دیگر چیزی از غزه باقی نمانده است. خانه‌ها ویران شده‌اند، چهره‌ها افسرده و آکنده از ترس و وحشت‌اند، بدن‌ها ضعیف و فرسوده‌اند و درنهایت غزه به میدان مرگ تدریجی مردمانی تبدیل شده که تنها خواهان زندگی در سرزمین مادری و پدری خود هستند.

به‌هرحال جنایتکاران در غزه جنگ روانی و قحطی به راه انداخته‌اند تا تصویر تازه و عریان‌تری از قساوت و بی‌رحمی خود را در برابر میلیون‌ها انسان دردمند، مجروح و فرسوده، رانده و سرکوب شده به نمایش بگذارند. عمق فاجعهٔ غزه را نمی‌توان تنها با واژه‌ها بازگو کرد، مگر با حضور در میدانی که هراس، گرسنگی و ناامنی در آن تنیده شده‌اند. سنگدلی بی‌مرز شده و نزدیک به دو سال است که غزه را به میدان آزمایش اعمال غیرانسانی و به ابزاری برای پیشبرد سیاست‌های ارتجاعی بدل کرده است. ده‌ها کشور با سلاح‌های پیشرفته و طرح و نقشه اعلام شده همچون «از بین بردن حماس و آزادسازی گروگان‌های اسرائیلی» و طرح‌های پنهان مانده، یعنی کنترل و بهره‌برداری از ثروت‌های زیرآب [نفت و گاز] در غزه را دنبال می‌کنند تا قدرت بی مدعی خود را در منطقه و در عرصه جهانی به نمایش بگذارند.

ایجاد و سازمان‌دهی مرتجع و افراطی «یاسر ابو شباب» و «جوانان تپه نشین» توسط دولت نتانیاهو، نمونه‌ای دیگر از رویکردهای سرکوبگرانه دولت اسرائیل و پشتیبانان بین‌المللی آن در مقابل مردم محروم غزه و در گوشه‌ای از سرزمین اشغال شده فلسطین است. دسته‌ها و «جوانان تپه نشین» ی که به‌طور وحشیانه دست به تجاوز زنان و دختران می‌زنند، خانه‌ها را به آتش می‌کشند و کودکان را به قتل می‌رساند تا سرزمین «مادری» اسرائیلیان را وسیع‌تر کنند! به‌عبارت‌دیگر، نتانیاهو در تلاش است با از بین بردن بیش از 2 میلیون نفر، شامل زن و مرد، جوان، کودک و سالمند نام خود را به‌عنوان جنایت‌کارترین نظام سرمایه‌داری به ثبت برساند و هم‌زمان برنامه‌ای که مدت‌ها پیش طراحی کرده است را عملی کند.

پرسش این است که آیا جامعهٔ انسانی، در مقابل جهان سرمایه‌داران و غاصبان، همچنان صدای غزه را می‌شنود؟

پاسخ این پرسش به‌سادگی آری است. پر سر و صداتر و بلندتر شده است و انعکاس آن را می‌توان به‌وضوح در خیابان‌های سراسر جهان دید؛ جایی که جوانان علیه مراکز غارت و سرکوب قیام کرده‌اند. بدین ترتیب جهان امروز را می‌توان به شکلی شفاف‌تر در دو چارچوب توصیف کرد. دو چارچوبی که بارآور دو نوع رفتار و عملکرد کاملاً متضاد با یکدیگر هستند. یکی [دولت اسرائیل] با پشتیبانی امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه و دیگر کشورهای ذینفع و همراهی با رسانه‌های مغرض و فریبکار، در پی تهی کردن هویت، نابودی و آوارگی محروم غزه است. در مقابل صدای آزادیخواهان و حامیانی که برای به رسمیت شناختن حق زندگی و بهره‌مندی برابر از جهانی سرشار از منابع و ثروت تلاش می‌کنند. بی‌شک خیابان‌ها تصویری روشن از واقعیت ارائه می‌دهند. این تصویر حاکی از آن است که بشریت دیگر تحمل جنایات دولت غاصب اسرائیل را ندارد. بی‌شمار تأکید کرده است که دولت‌های نظام سرمایه‌داری، علی‌رغم نق زدن‌های بی‌اساس ظاهری‌شان از چنین وضعیتی ذینفع هستند. همچنین اعلام کرده است که نهادها و سازمان‌های به‌اصطلاح حقوق بشر، ارزشی برای جان توده‌های محروم و تحت محاصره در غزه قائل نیستند. به همین دلیل، فاصله‌ای عمیق میان حرف‌ها و عمل نمایندگان طبقه سرمایه‌داری که در نهادها و سازمان‌های حقوق بشری متمرکز شده‌اند، وجود دارد. سکوت عملی آنان در برابر جنایات رخ‌داده در غزه، چیزی جز نشانه‌ای از ماهیت حقیقی‌شان نیست.

یک‌راه برای تغییر شرایط زندگی مردم ستمدیده جهان، به‌ویژه توده‌های گرفتار در محاصره غزه، وجود دارد. یقیناً این راه سرنگونی دولت‌های مبتنی بر زور و جبر و جایگزینی نظامی متناسب با منافع واقعی سازندگان اصلی جوامع بشری است. به‌طور خلاصه، بازگفتن‌ها و فعالیت‌های زنده و پویایی در رابطه با رهایی انسان‌های زیر ستم وجود دارد. بازگفتن‌ها و فعالیت‌هایی که نظام‌های سرمایه‌داری را علی‌رغم وجود کاستی‌ها و نقایص بسیار، با چالش‌های جدی مواجه کرده است و در این اثناء خواهان دنیایی عادلانه‌تر و شایسته‌تر از دنیایی هستند که عده‌ای فاسد، زورگو و غاصب اصرار دارند؛ دنیایی که نودونه درصد توده‌های ستمدیده در سرتاسر دنیا به دنبال آن هستند.

28 ژوئن 2025

7 تیر 1404

**تشدید جنگ، خواست جانیان بشریت و ساده اندیشان**

**شباهنگ راد**

همزمان با ادامه جنگ دو دولت اسرائیل و ایران، بامداد یکشنبه (1 تیر 1404) هواپیماهای سنگر شکن امریکایی به چندین پایگاه ایران از جمله نطنز، اصفهان و فردو حمله کردند که باعث خسارات به این پایگاه‌ها شد. هرچند تاکنون میزان خسارات از گزارش‌های خبرگزاری‌ها فراتر نرفته، اما یک نکته به وضوح روشن است که منطقه خاورمیانه به تدریج تحت تأثیر سیاست‌های جنگ‌طلبان و سودجوبان وارد مرحله جدیدی شده است. حملات و جنگ‌هایی که بازندگان اصلی آن، کارگران، زحمت‌کشان و توده‌های محروم ایران، اسرائیل و دیگر کشورهای منطقه خاورمیانه هستند.

بدون تردید، از زوایای مختلف به بررسی خسارت‌ها و پیامدهای جنگ‌هایی که به نفع حاکمان زورگو و توسعه‌طلب انجام می‌شود، پرداخته شده است؛ همچنین تأکید شده که اتخاذ سیاست‌های جنگی، به نوعی ابراز متناسب با شرایط کنونی نظام سرمایه‌داری به جهت عقب راندن جنبش‌های اعتراضی، تحمیل نفوذ بی‌چون‌وچرای قدرت‌های بزرگ به دیگر رقبا و به تبع اعمال قدرت بیش از پیش در منطقه خاورمیانه است. جنگ‌هایی که بی‌ریشه از خواسته‌ها و مطالبات سیاسی و صنفی میلیون‌ها توده دربند است و محرز شده است که کوچک‌ترین نقشی در رهایی مردم از زیر قید و بندهای اسارت بار امپریالیستی ندارد. زیرا جنگ قدرت و رقابت‌های امپریالیستی با هدف تسلط بر راهبردهای جهان سرمایه‌داری و نیز استفاده از سلاح‌های پیشرفته‌ای همچون بمب‌های سنگر شکن که چند وقت قبل به مقر حز‌الله لبنان [در سپتامبر 2024] و هم بامداد دیروز در ایران صورت گرفته است، می‌باشد. قراین و شواهد حاکی از آن است که خواست قدرت‌های بزرگ همراه با دولت‌های سرکوبگر منطقه تداوم دنیای پر از تنش و ناآرام است. بر سر مردم بمب می‌ریزند با این ادعا که آزادی را برایشان به ارمغان می‌آورند! طناب اسارت را سفت‌تر می‌کنند به این بهانه که دموکراسی را اجرا کنند! البته هدف اصلی در اینجا ورود به عمق و ریشه مفاهیم نیست، بلکه خلاصه‌وار تمرکز بر پیامدهای سیاسی و تأثیرات منفی است که زندگی میلیون‌ها انسان را تحت‌الشعاع قرار داده است؛ انسان‌های بی‌گناه و محرومی که مدت‌هاست قربانی اهداف پشت پرده عاملان وضعیت کنونی شده‌اند. نمونه‌های متعددی از پیامدهای ویرانگر وجود دارد و مشاهده شده است که پرتاپ بمب و آغاز جنگ‌های برنامه‌ریزی شده توسط دولت‌های سرمایه‌داری، باعث خون و خونریزی بیش از پیش، تخریب زیرساخت‌های جامعه و گسترش ناامنی و بی‌ثباتی شده است. متأسفانه این روزها توده‌های ستمدیده ایران نه تنها تحت فشار حاکمان ایران قرار دارند، بلکه در شرایط دشواری گرفتار شده‌اند که برون رفت از آن آسان به نظر نمی‌رسد. راکد شدن زندگی مردم، تعطیلی دانشگاه‌ها و مدارس، تشدید فضای ناامنی از جمله مواردی است که در فضای جامعه ایران سیطره انداخته است. شک نیست که رژیم جمهوری اسلامی طی تقریباً پنج دهه حاکمرانی خود، مرتکب جنایاتی شده که شرح کامل و جامع آن‌ها موضوعی پیچیده و دشوار است. اما به معنای تأیید حقانیت یا پاک سازی ماهیت اصلی سازماندهندگان شرایط فعلی نیست. چرا هیچیک از این قدرت‌ها و دولت‌هایی که لباس انسان دوستی بر تن کرده‌اند را نمی‌توان در جهت منافع مردم توضیح داد. با هم جهان و منطقه خاورمیانه را به خرابه تبدیل کرده‌اند تا سیاست جنگ‌طلبانه خود را به پیش ببرند. بی‌سبب نیست که واژه‌هایی مانند زندگی آرام و امنیت برای مردم و آینده سازان جامعه بی‌معنا شده‌اند. بطور مثال حمایت بی‌قید دولت امریکا و دیگر کشورهای اروپایی از دولت اسرائیل در سرکوب کودکان، زنان و محرومان غزه، همراه با حضور نظامی دولت‌های بزرگ و انباشت تسلیحات پیشرفته و مرگبار، تسلیح بی‌انتهای بازیگران سیاسی، موجب شده است که منطقه خاورمیانه به انبار باروت تبدیل شود. پرسش اصلی اینجاست که در میان آشفتگی‌های سیاسی و جنگ‌های ارتجاعی، چه کسانی برنده حقیقی ماجرا هستند و چه کسانی قربانی جاه‌طلبی‌های بی حد و مرز قدرت‌های بین‌المللی و بازیگران سیاسی منطقه‌ای می‌شوند؟ روی هم رفته، آیا این نوع جنگ‌ها، بر خلاف ادعاهای پراکنده و بی‌پایه، به‌عنوان استفاده از «فرصت‌های جدید» [که به ورد زبان «رضا پهلوی» تبدیل شده است] برای سرنگونی دولت‌های خشنی همچون رژیم جمهوری اسلامی تلقی می‌شود؟

پیشتر و در نوشته‌های مختلف اشاره شده که پیشرفت و اثربخشی اعتراضات کارگری و توده‌ای، مستلزم شکل‌گیری یک سازمان کمونیستی هماهنگ با منافع کارگران، زحمت‌کشان، زنان، جوانان و دیگر قربانیان ستم امپریالیستی است. به علاوه آمده است که دستیابی به حقوق پایمال‌شده سازندگان واقعی جامعه بدون تکیه به اقشار پایین امکان‌پذیر نیست. به ویژه تأکید شده است که اتکا به قدرت‌های بزرگ و دولت‌های جنگ‌طلب و اشغالگر مانند دولت نتانیاهو، نمی‌تواند فضای سیاسی به اسارت گرفته شده جامعه ایران را به سمت آزادی و دموکراسی سوق دهد. درخواست و نظری که یک طرف آن «رضا پهلوی» قرار دارد و به گونه‌ای دیگر «حمید تقوایی» رواج دهنده آن است. بازمانده نظام گذشته پاها را در یک لگه کفش کرده است و وقت و بی وقت حرف از استفاده مردم از «فرصت‌های بوجود آمده» می‌زند. همچنان رؤیای حکومت کردن را در سر دارد و دائما مردم را به «اعتصاب» و «نافرمانی مدنی» فرا می‌خواند. به دنبال «حمید تقوایی»، «لیدر حزب کمونیست کارگری ایران» هم غیرمسئولانه و در زمانی که مردم از وحشت فرود بمب‌ها بر سر و خانه‌هایشان بسر می‌برند، شعار نه به جنگ و صلح را که جنبه‌ای «پاسیفستی» دارد، مورد انتقاد قرار می‌دهد!

اگرچه تکلیف اولی «رضا پهلوی» مشخص است و در ذهن او نه حفظ و حراست از زیرساخت‌های جامعه جایگاهی دارد و نه دغدغه‌ای نسبت به جان هزاران انسان بی‌دفاع و بی‌گناه دارد. جرثومه فساد و رقاص طبقه سرمایه‌داری زمانی از نافرمانی مدنی و اعتصاب کارگران و کارمندان حرف می‌زند که تهران 10 میلیونی خالی از سکنه شده است. زمانی خواهان آزادی و رهایی مردم است که نظام سلطنتی به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین نظام غارتگر و بردگی میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش شناخته می‌شود. این یکی یعنی «حمید تقوایی» شعار صلح را به چالش می‌کشاند و پشت شعار «جنگ، جنگ تا پیروزی» پنهان شده است. او قصد دارد پرچم کمونیسم موردنظر خود را بدون حضور حزبش و به‌ویژه بدون مشارکت مردم در عرصه اصلی نبرد و در جامعه‌ای که به ویرانه تبدیل شده است، برافزارد!

خلاصه، مردم با چه رفتار و کرداری باید بگویند که جنگ بین بالایی، جنگ ما نیست. چطور می‌توان به افراد فسیلی مانند «رضا پهلوی» فهماند که ورود در جنگ‌های ارتجاعی به‌معنای بهره‌گیری از «فرصت‌های طلایی» برای بازسازی جامعه بهتر یا ایجاد محیطی آزاد، عاری از دستگیری، شکنجه و سرکوب توده‌های ستمدیده و آزادیخواهان نیست. جامعه ایران متأسفانه به دلیل نبود نیرویی سازمان‌یافتۀ مطابق با منافع کارگران، زحمت‌کشان، زنان و دیگر قربانیان ستم امپریالیستی در موقعیت حساس و خطرناکی قرار گرفته است. هرگونه توضیح بیجا یا بی‌توجهی به شرایط دشوارِ مردم که باعث تخلیه خانه‌ها و محیط‌های کار شده است، می‌تواند به میزان خطرات بی‌افزاید. چه تشویق مردم به سوی‌های متفاوت درگیر [ایران، اسرائیل، امریکا و دیگر سوی‌های ارتجاع]، و چه ارائه راهکارهای عملی غیرمسئولانه [در صورت نبود سازمان کمونیستی هدایتگر]، به‌منزله خیانت به مردم و اشتباهی غیرقابل بخشش محسوب می‌شود. بنابراین، درک درست و مسئولانه از شرایط موجود، روشنگری و توضیح ماهیت طرف‌های درگیر، تلاش برای حفظ خود و به‌ویژه حمایت از آسیب‌دیدگان و بی‌پناهان، از جمله وظایف اصلی و دغدغه دلسوزان و حامیان میلیون‌ها تودۀ محاصره شده در سیاست‌ها و جنگ‌های امپریالیستی است.

23 ژوئن 2025

2 تیر 1404

**تنش‌های جدید و تشدید درگیری‌ها در منطقه خاورمیانه**

**شباهنگ راد**

ویژگی جنگ‌ها در هر بُعد و معیاری از سوی راه‌اندازان اصلی آن، منفعتی برای جامعه و مردم ندارد. اسناد و پیامدهای این جنگ‌ها به‌قدری گسترده است که بی‌هویتی آن‌ها را به نمایش می‌گذارد. بدون تردید، حمله اسرائیل به ایران در بامداد جمعه 23 خرداد یکی از مسائلی است که جهان، به‌ویژه منطقه خاورمیانه، دهه‌هاست با آن روبرو بوده است.

همچون همیشه، علاوه بر کشته شدن مسئولین و مقامات دولتی، ده‌ها نفر از افراد بی‌گناه جان خود را از دست داده‌اند و چندین ساختمان مسکونی در اثر حملات دولت اسرائیل به ویرانه تبدیل شده‌اند تا سیاست جنگی امپریالیست‌ها تحت عنوان مقابله با دولتی که مطابق با مدافع «تنش و جنگ» در منطقه است، به‌پیش رود. حرف‌های بی‌مایه و فاقد محتوای حقیقی که کمتر کسی است که نداند در پشت آن، قدرت‌مداران بین‌المللی همراه با بازیگران منطقه‌ای، دسته‌های و وابستگان مختلف قرار دارند. در حقیقت، جنگ خودی‌ها به‌منظور تحمیل قدرت و توسعه اهداف پلید به دیگر رقباست. برنامه‌ها معین و مسئولیت‌های عملی به جهت پیشبرد سیاست‌های امپریالیستی دیکته شده‌اند و در این میان قربانیان آن کسانی جز مردم نیستند. نمونه‌ها در این زمینه فراوان است و طبعاً دولت جمهوری اسلامی مانند دولت اسرائیل، ضد پیشرفت جامعه و ضد باور به حقوق پایه‌ای مردم است و مهم‌تر اینکه موافق همان سیاستی است که سال‌ها پیش در دستور کارش در منطقه خاورمیانه قرار گرفته است.

با این اوصاف، شک نیست که هیچ‌یک از سوی‌های جنگ طرف مردم نیستند، چرا که در پرونده هر دو دولت، پر از جنایت، قساوت و غارت ثروت‌های جامعه است. این نظر را مردم بارها و به‌طور صریح نسبت به دولت‌های جنگ‌طلب، اشغالگر و ستمگر اعلام کرده‌اند؛ دیده‌اند که این جنگ، جز انبوهی از کشته، زخمی، آوارگی و تداوم زندگی‌ای سرشار از سختی و رنج برایشان برجای نگذاشته و نخواهد گذاشت. پیامدهای آن همچنان در برابر چشمان میلیون‌ها انسان رنج‌دیده و صدمه‌دیده رژه می‌روند و زخم‌های آن بر ذهن و جان آنان نقش بسته است؛ بنابراین، تداوم و شدت گیری جنگ‌های کنونی هیچ سودی برای مردم منطقه خاورمیانه، به‌ویژه مردم ایران و اسرائیل نخواهد داشت. واضح است که این دولت‌ها نماینده طبقه سرمایه‌داری هستند و ثابت کرده‌اند که مسئولیت اصلی‌شان پیشبرد سیاست‌های جنگ‌طلبانه امپریالیست‌ها در ازای تخریب خانه‌های مردم و زیرساخت‌های جامعه است. برخلاف وراجی‌هایی مانند «رضا پهلوی»، حمله دولت اسرائیل صرفاً به «تأسیسات هسته‌ای» و «پایگاه‌های نظامی» محدود نمی‌شود، بلکه هدف اصلی آن‌ها ساختمان‌های مسکونی و کشتار مردم است. اگرچه در حال حاضر نمی‌توان به‌طور دقیق ابعاد و برنامه‌های همه‌جانبه این موضوع را توضیح داد، اما یک نکته کاملاً روشن است؛ اینکه هدف و جهت‌گیری جنگ‌های تاکنون در خاورمیانه نه برای ایجاد آسایش و برقراری امنیت برای مردم، یا رهایی از دست رژیم‌های سرکوبگر مانند جمهوری اسلامی، بلکه اهداف سیاسی و اقتصادی بسیار بزرگ‌تری در میان است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در جنگ‌های عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و حتی در برخی کشورهای افریقایی مانند سودان مشاهده کرد.

متأسفانه، به دلیل کمبودهای عریان در درون جوامع پر از ناامن و نابرابر، طبقه سرمایه‌داری با سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود، جهان را در موقعیت خطرناکی قرار داده است و به دنبال تشدید تنش‌ها و درگیری‌ها، به جز قدرت‌نمایی بیش‌ازپیش، تلاش به‌منظور تسلط سیاسی و نظامی بیشتر جناح‌های خودی در منطقه خاورمیانه نیست؛ به جز تلاش برای آرایش سیاسی تازه، باج‌خواهی و همچنین عبور از نفوذ قدرت‌مداران بزرگی همچون چین و روسیه در این منطقه نیست. تصمیمات و نقشه‌هایی که قبلاً تعیین و طراحی شده‌اند، بی‌علت نبوده و نیست ترامپ پیش‌تر از بامداد جمعه، به حمله اسرائیل به ایران اشاره کرد و بعد از آن، آن را «عالی» خواند. علاوه بر این‌، از «زبان» اسرائیل تهدید کرد که «حملات بسیار بیشتری» در پیش است. عنصری که در قامت صلح‌طلب ظاهر شده است، در حالی که از زمره بانیان و سازمان دهندگان جنگ‌های ویرانگر و همچنین ازجمله تأمین‌کنندگان سلاح‌های مدرن و مرگبار به دولت‌های سرکوبگر همچون اسرائیل به‌حساب می‌آید.

شوربختانه این سیمای جهانی است که توسط عده‌ای محدود، با ریا، فریبکاری و زور سلاح، به آشوب کشیده شده و زندگی را به کام میلیون‌ها انسان رنج‌دیده تلخ کرده است. علیرغم چنین وضعیتی، می‌توان گفت که موقعیت طبقه سرمایه‌داری علاوه بر پیچیدگی‌ها، بسیار آشفته و به‌هم‌ریخته است. تشنج‌های فزاینده و ناآرامی سیاسی، به‌ویژه در قالب تضادهای ناشی از راهبردهای جهان سرمایه‌داری، هر روز جلوه‌ای تازه پیدا می‌کند. همه با تضادها و اختلافات پایان‌ناپذیر، چه درونی و چه بیرونی، دست‌وپنجه نرم می‌کنند. به‌عنوان‌مثال، فضای سیاسی داخل امریکا به‌عنوان یگانه دولت بی‌مدعی در دنیای سرمایه‌داری، به وضعیت شکننده‌ای رسیده و دائماً شاهد اختلافات در حاکمیت و نیز اعتراض توده‌های تحت ستم در خیابان‌ها است. جمهوری اسلامی همچون حامی امپریالیست‌ها و یکی از بازیگران اصلی جنگ‌های ارتجاعی در منطقه خاورمیانه با بحران عمیق و جدی روبرو است. پایه‌های دولت نتانیاهو مدت‌هاست به‌واسطه سیاست‌های جنگ‌طلبانه در منطقه در وضعیت شکننده‌ای قرار دارد. همه این دولت‌ها بر این تصور هستند که با شدت و با افروختن جنگی جدیدتر می‌توانند مانع اعتراضات پایدار کارگران، زحمت‌کشان، زنان، دختران و به‌طورکلی دیگر قربانیان جنگ‌های امپریالیستی شوند. ازاین‌رو، افزایش تنش‌ها و درگیری‌های پراکنده، ازجمله موشک‌پرانی، علاوه بر پیگیری سیاست‌های امپریالیستی در منطقه، در چنین چارچوبی قابل توضیح است و برخلاف ادعای واماندگانی همچون «رضا پهلوی» که از ضرورت «فعال‌سازی مکانیسم ماشه» [توسط اربابانش] حرف به میان می‌آورد، باید تأکید کرد که اجرای این مکانیسم، توسط قدرت‌های جنگ‌طلب و بازیگران منطقه‌ای همچون دولت اسرائیل، نه‌تنها در خدمت رفاه و آزادی برای میلیون‌ها توده رنج‌دیده نخواهد بود، بلکه آنان را در چرخه‌ای از جنگ، خونریزی و آوارگی فرو خواهد برد و نابود خواهد کرد.

مختصر، واکنش مناسب نه در همسویی محض، نه در سکوت نسبت به عواقب این جنگ، بلکه روشنگری نظری پیرامون ماهیت جنگ‌های سازمان‌داده شده توسط قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای آن‌ها است. جنگ‌هایی که پیامدهای منفی آن مستقیماً بر دوش کارگران، زحمت‌کشان و دیگر توده‌های ستمدیده خواهد افتاد؛ زیرا جنگ میان سرمایه‌داران برای بقا، باج‌گیری، دستیابی به سهم بیشتر و علاوه بر آن‌ها، تحمیل سلطه بی‌چون‌وچرا به دیگر رقباست. بنابراین واضح است که امکان رهایی مردم از زیر فشارهای اقتصادی و سیاسی از طریق دولت‌های سرمایه‌داری موضوعی محال و درعین‌حال به هدر بردن انرژی مخالفت‌جویانه میلیون‌ها انسان دردمند است. آزادی و رهایی مردم در گرو تسلط آرمان کمونیستی در درون جامعه است. تنها در چنین جامعه و شرایطی است که وجود جنگ‌های خانمان‌سوز برچیده خواهد شد و همه در محیطی فارغ از ترس و وحشت ادامه حیات خواهند داد.

14 ژوئن 2025

24 خرداد 1404

**نکته‌هایی پیرامون اعتصاب کامیونداران**

**شباهنگ راد**

اعتراض و اعتصاب به یکی از چرخه‌های متداول زندگی تولیدکنندگان، توزیع‌کنندگان و ارائه‌دهندگان خدمات اجتماعی تبدیل شده است. جامعه ایران به دلیل ساختار همسو با منافع طبقه سرمایه‌داری و همچنین به دلیل ناتوانی میلیون‌ها انسان دردمند و کارآمد، در موقعیت شکننده‌ای قرار دارد. تب‌وتاب‌های سیاسی، تنش‌های اقتصادی و جدال طبقاتی روز به روز دامنه بیشتری می‌گیرد. بی‌تردید واکنش نظام جمهوری اسلامی، همچون سایر نظام‌های سرمایه‌داری، در برابر خواسته‌های اولیه کارگران، مانند تأمین مسکن، نان، آب و برق، سوخت کافی و افزایش دستمزدِ متناسب با نرخ تورم، شبیه به هم است. در چنین شرایطی، اعتراضات و اعتصابات گسترده در بخش‌های مختلف، مانند تولید، توزیع و خدمات به خصیصه اصلی جامعه ایران تبدیل شده است که تازه‌ترین نمونه از این اعتصابات، اعتصاب چند روزه کامیونداران در بیش از 30 استان و 160 شهر است.

البته همان‌گونه که در بالا آمده است، وقوع رویدادهای اعتراضی موضوعی جدید و ناشناخته نیست و جامعه ایران نزدیک به 5 دهه است که در دوره‌های مختلف و با اشکال گوناگون آن مواجه بوده است. نه‌تنها صدها، بلکه هزاران اعتراض و اعتصاب در تاریخ مبارزات کارگران، توده‌های ستمدیده، زنان، دختران و جوانان علیه حامیان نظام ناعادلانه به ثبت رسیده است؛ اعتراضاتی که هر یک حاوی اثرات مثبت و پرهزینه بوده است.

یقیناً، واکنش سران حکومت ایران [طبق رویه همیشگی‌شان] در برابر خواسته‌های پایه‌ای کامیونداران پیرامون سه نرخی شدن سهمیه گازوئیل به‌منظور هدفمندی رایانه، چیزی جز تهدید و دستگیری اعتصاب‌کنندگان نبوده است. اعتصابی که به‌عنوان یکی از گسترده‌ترین اعتصابات صنفی علیه حکومت‌مداران و دولت‌مداران ایران تبدیل شد، از همان ابتدا شهرهایی چون کرمانشاه، اراک، بندرعباس، اسدآباد، مشهد، قوچان، نیشابور، اصفهان و ده‌ها شهر دیگر را در بر گرفت. دلایل اعتصاب کامیونداران مانند دیگر اعتراضات و اعتصابات مشابه بوده است؛ یعنی اینکه کار نیست و بیکاری بالا است. فارغ‌التحصیلان به کارهای کاذب روی آورده‌اند. فقر بالا است و کودکان به دلیل ناتوانی والدینشان در تهیه نیازهای اولیه زندگی به خیابان‌های ناامن ایران سرازیر شده‌اند. دانشجویان در درون دانشگاه‌ها در چنبرۀ دستگاه‌های تفتیش عقاید و نهادهای امنیتی قرار گرفته‌اند. دانش‌آموزان برای تهیۀ وسایل آموزشی با مشکلات جدی دست و پنجه نرم می‌کنند. کرایه مسکن کمرشکن شده و هزاران کارگر و زحمت‌کش به حاشیه‌نشینی روی آورده‌اند. دلایل یا عواملی که در بخشی از فراخوان کامیونداران و رانندگان در تاریخ 24 اردیبهشت 1404 این‌گونه آمده است: *«سال‌هاست با صبوری، چرخ‌های اقتصاد کشور را به دوش کشیده‌ایم، اما در مقابل، جز بی‌توجهی، تحقیر، گرانی و وعده‌های توخالی چیزی نصیب‌مان نشده است. سوخت نیست، اما انتظار حرکت است. قطعه نیست، اما باید با پذیرش بازی با جان‌مان در جاده‌ها حرکت کنیم. هزینه گزاف بیمه‌ها را می‌گیرند ولی خدماتی در کار نیست. کرایه بار هست، اما پرداخت نمی‌شود یا با تأخیر و بی‌عدالتی باید آن را وصول کنیم. شرکت‌ها و واسطه‌ها خون ما را می‌مکند و کسی پاسخگو نیست».*

مسلماً، متن فراخوان اتحادیه کامیونداران پیرامون اعتصاب رانندگان بسیار گویا و فارغ از هر نتیجه یا ثمربخشی، بیانگر حقیقت جامعه محاصره شده توسط سرمایه‌داران، سودجویان و سازمان دهندگان وضعیت کنونی و همچنین بازگوکننده زندگی پرمشقت و مطالبات پایمال‌شده کامیونداران و رانندگان است. سازمان‌دهندگان و سودجویانی که دهه‌هاست در درون جامعه حیات دارند و در پی پر کردن جیب‌های بی‌انتها هستند. برخلاف برخی نظرات، وجود یا ازدیاد چنین وضعیت مصیبت‌باری نه ناشی از بی‌توجهی یا ناکارآمدی مسئولان حکومتی یا دولتی، بلکه مرتبط با خواسته‌های سرمایه‌داران، صاحبان کمپانی‌های بزرگ، شرکت‌های بیمه و دیگر نهادهای دولتی و ذینفعان سازمان‌دهی شده است. به‌طور خلاصه، این‌ها از جمله ویژگی‌های نظام‌های سرمایه‌داری محسوب می‌شوند و جز این نیست که سران حکومت را به سر کار گمارده‌اند تا به معیشت کارگران، زحمت‌کشان، زنان و دختران، کامیونداران و رانندگان تعرض کنند. آمده‌اند تا سیاست مدنظر طبقه سرمایه‌داری را دنبال نمایند. بی‌سبب نیست که جامعه در این چند دهه شاهد تعرض به خواسته‌های محرومان، یعنی عدم پرداخت دستمزد مناسب در ازای کار، فقدان امنیت شغلی، نبود بهداشت و وسایل ایمنی کار، آزادی پوشش، فراگیری تحصیل کودکان و خلاصه صدها مورد دیگر است. در مخیله حاکمان ایران و منفعت‌طلبان، جایی برای رسیدگی به مشکلات و دغدغه‌های مردم وجود ندارد. در مقابل، وظیفه آن‌ها حمایت بی‌چون‌وچرا همراه با سرکوب علیه جامعه کارگری، روشنفکری، خدماتی و نظایر این‌هاست. همان سیاستی که بارها در کارخانه‌ها در قبال کارگران اعمال شده است. به عبارت دیگر، کارخانه‌ها هیچ‌گاه از تولید باز نایستادند، اما پرداخت دستمزدها در ازای کار متوقف شد. پس وجود چنین مواردی در جامعه، یعنی گرانی سوخت و بیمه، نه جای تعجب دارد و نه پدیده‌ای تازه محسوب می‌شود و بنابراین هرگونه اعتراض یا ابراز نارضایتی مساوی است با تهدید، دستگیری، شلاق، شکنجه، اخراج و حبس‌های طولانی. به‌عنوان نمونه «صدیق محمدی، راننده کامیون و در حمایت از اعتصاب کامیونداران در شهر سنندج دستگیری و به مکان نامعلومی منتقل شد».

به‌اختصار می‌توان گفت که خواسته‌های تولیدکنندگان و کارکنان خدمات اجتماعی و دیگر اقشار ستمدیده به‌طور روشن بیان شده است. در مقابل، سیاست صاحبان تولید، کمپانی‌های سوخت و بیمه نسبت به کامیونداران و رانندگان نیز کاملاً روشن است. در این میان حکومت‌مداران و دولت‌مداران به‌طور آشکار در صف دوم این ایستاده‌اند و کاروبارشان حمایت از سرمایه‌داران و به‌موازات آن بازداشت، تحقیر، توهین، خالی کردن جیب کارگران، کامیونداران و دیگر توده‌های دردمند بوده و هست. منظور این است که تنش و کشاکش سیاسی و صنفی به ترم طبیعی در جامعهٔ طبقاتی ایران تبدیل شده‌اند، به‌گونه‌ای که پیدایی آن‌ها در محیط‌های تولیدی و خیابان‌ها به‌وضوح قابل رؤیت است. جدال بسیار سخت و طولانی و گاه فرسایشی برای قربانیان نظام امپریالیستی تبدیل شده است که این مسئله بی‌شک ناشی از دو عامل اصلی است. اول به قدرت سرکوب نظام و دوم به پراکندگی اعتراضات و اعتصابات، غیرسازمانیافتگی و نبود سازمان کمونیستی مطابق با منافع کارگران و دیگر اقشار ستمدیده جامعه مربوط می‌شود. می‌توان با اطمینان گفت که علیرغم پیشرفت‌های غیرقابل‌انکار، جنبش‌های اعتراضی با وجود انبوهی از تجربیات و اعتصابات مختلف، همچنان در دستیابی به اهداف دیرینه خود ناکام مانده‌اند. همچنین آشکار شده است که اعتصابات در نظام سرمایه‌داری وابسته، به‌تنهایی قادر به تأمین و تضمین خواسته‌های اساسی کارگران، زحمت‌کشان و کامیونداران نیستند، اما تأثیر قابل‌توجهی در جلوگیری از تحقق سیاست‌های ظالمانه سران حکومت دارند. نمونه‌های بسیاری در این بخش وجود دارد. بی‌شک دلیل این امر آن است که جنبش‌های اعتراضی فاقد سازمان جنگنده و ابزارهای مناسب با قانون‌مندی‌های حاکم در جامعه به‌منظور پیشبرد خواسته‌های کارگری و توده‌ای هستند. سازمان و ابزاری که بتواند بخش‌های متفاوت اعتراضی را حول پلتفرم کمونیستی گرد هم آورد و رهایی و حقوق پایمال‌شده سازندگان و آیندگان اصلی جامعه را تضمین کند.

8 ژوئن 2025

18 خرداد 1404

**نظری کوتاه بر دیدگاه‌های مختلف در ارتباط با انحلال حزب کارگران کردستان** (**پ ک ک)**

**شباهنگ راد**

تعابیر و ارزیابی‌های سیاسی متنوعی در مورد مسئله وجود و رفع ستم ملی وجود دارد. اهمیت این موضوع زمانی پررنگ‌تر می‌شود که بررسی کنیم کدام طبقه یا نمایندگان بخش‌های مختلف جامعه، شایستگی و ظرفیت به رسمیت شناختن مطالبات بنیادی خلق‌ها، از جمله حق بیان، آزادی پوشش و حق تعیین سرزمین‌ها را دارند. همچنین باید نشان دهیم که آیا برطرف کردن ستم ملی در چارچوب ساختار سرمایه‌داری ممکن است. علاوه بر این، بررسی کنیم که آیا سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی توانایی برآورده کردن نیازهای اساسی ملت خود را دارند.

در پاسخ مختصر به پرسش‌های مطرح‌شده، باید اشاره کرد که اداره‌کنندگان کنونی جهان، منادیان سرمایه و هواخواهان ملیت خود، به دلیل ساختار ظالمانه، سهم‌خواهی و تمایل به شراکت در قدرت، توانایی پذیرش و بازشناسی حقوق پایه‌ای خلق‌ها را ندارند و حاضر به رعایت پایین‌ترین حقوق و خواسته‌های انسان‌ها نیستند. به بیان دیگر، رفع ستم ملی در دوران تعرض سبعانه و بی‌عدالتی توسط طبقات حاکم یا سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی، موضوعی مورد قبول و همچنین قابل‌اجرا نیست؛ زیرا بی‌بهره از آرمان و سازمان برآمده از منافع خلق‌های ستمدیده هستند.

بی‌چون‌وچرا برطرف کردن ستم ملی در حوزه‌ای گسترده‌تر وابسته به رفع ستم طبقاتی و نابودی ساختار حاکم در جامعه است. نمی‌توان ستم ملی را بدون از بین بردن تبعیض‌ها، نابرابری‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جنسیتی (ستم طبقاتی) برطرف کرد و قطعاً در گستره و چارچوب آرمان طبقه کارگر ممکن و عملی است. منظور این است که سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی نظیر پ ک ک، بدنه‌ای دیگر از مناسبات سرمایه‌داری غیردولتی به شمار می‌آیند که هدفشان سهم‌خواهی است و ربطی به تضمین و تأمین منافع تاریخی خلق‌های ستمدیده ندارند. نمونه‌های آن را به‌راحتی می‌توان در مناطق کردستان عراق و سوریه [با وجود حاکمیت محلی، آزادی پوشش و زبان] مشاهده کرد. این موارد روشن و عملی نشان می‌دهند که با داشتن آزادی در انتخاب پوشش یا استفاده از زبان مادری به معنای رفع ستم ملی، تعیین سرنوشت خویش یا پایان یافتن ستم طبقاتی در بخش‌های مختلف نیست. از این‌رو، بسته‌بندی احزاب ناسیونالیستی به‌عنوان احزاب مدافع رفع ستم ملی، به‌نوعی تحریف ماهیت واقعی این احزاب و در عین ‌حال بی‌اعتبار کردن آرمان کمونیستی است؛ زیرا احزاب ناسیونالیستی، هم‌جنس و بخشی از سازمان‌های فکری طبقه بورژوازی، مدافع حمله به معیشت مردم و زمین و باور به نابرابری‌های سیاسی و اجتماعی به‌حساب می‌آیند و در یک‌کلام، توانمند در اجرای حقوق خلق‌های ستمدیده نیستند. منظور این است که نمی‌توان به آرمان کمونیستی اعتقاد داشت و در عین ‌حال سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی را در زرورق مدافعین رفع ستم ملی پیچید؛ زیرا مسئله خلق‌های ستمدیده در معامله و توافق میان حکومت‌ها و نمایندگان بخش‌های مختلف طبقه سرمایه‌داری، با سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی [در حقیقت غیردولتی] توضیح داده نمی‌شود.

درهرصورت، این موضوع [وجود و رفع ستم ملی] به‌تازگی و هم‌زمان با اعلام خبر انحلال پ ک ک بار دیگر در فضای مجازی مطرح ‌شده است و ما با برخی نظرات روبرو شدیم مبنی بر اینکه پ ک ک جنبش خلق کرد ترکیه را دستاویز سیاست‌های سازشکارانه خود قرار داده است. همچنین مطرح‌ شده است که انحلال این سازمان «از هیچ نظر قابل دفاع و توجیه نیست. مبارزه پ ک ک با حکومت مرکزی، مستقل از سیاست‌های ناسیونالیستی که دنبال می‌کرد، بالاخره در قالب رفع ستم و تبعیض ملی تعریف می‌شد و خود را بیان می‌کرد. سؤال این است که آیا تبعیض و ستم که دولت اردوغان یکی از وحشیانه‌ترین دولت‌های عامل آن است، بر طرف شده است؟»

نیز «... تا جایی که به کنار گذاشتن اسلحه و خط مبارزه مسلحانه مربوط می‌شود این امری اجتناب‌ناپذیر بود چون عملاً دیگر مبارزه مسلحانه، به شیوه‌ای که کلاً احزاب ناسیونالیست کُرد در ترکیه و کشورهای دیگر منطقه به‌پیش می‌بردند، دورانش به سررسیده است. این مبارزه مبتنی بود بر یک جامعه روستایی و مناسبات فئودالی و ماقبل سرمایه‌داری. نیروهای مسلح این سازمان‌ها اساساً از روستاها برخاسته بودند و اگر هم خاستگاه شهری داشتند به اصطلاحی که در ایران هم بکار می‌رود باید «می‌زدند به کوه». پیشمرگه چریک شهری نبود. چریک کوه بود. این شرایط مدت‌هاست سپری‌شده. دوره زدن به کوه یا نیرو گرفتن از روستائیان به سررسیده است».

البته پایین‌تر به بررسی دیدگاه فوق که از طرف حمید تقوایی درباره [انحلال پ، ک، ک و پیامدهای آن](https://www.youtube.com/watch?v=ssEqgqJDXNM) اشاره شده است، خواهیم پرداخت. علاوه بر این، مروری کوتاه بر سه نظر [علی دماوندی تحت عنوان مصاحبه‌گر [تلویزیون آلترناتیو شورایی دلایل و پیامدهای انحلال پ ک ک](https://www.youtube.com/watch?v=DKNSk_EcTl8)، با خسرو بوکانی و محمد رحیمی] خواهیم داشت و ببینیم تا چه اندازه پدیدار کردن چنین نظراتی مطابق با منافع کارگران و توده‌های ستمدیده است، آن‌هم در شرایطی که دولت‌های سرمایه‌داری با اعمال خشونت به پایین‌ترین درخواست‌های صنفی و سیاسی پاسخ می‌دهند؟

پیش از پرداختن به بررسی یا توضیح این مبحث، یعنی اعلام انحلال پ ک ک، باید آن را در چارچوبی گسترده‌تر از سقوط پ ک ک، یعنی در موقعیت جهان سرمایه‌داری و بازتعریف آن، چندوچونی جنبش کمونیستی و نیروهای انقلابی و خصوصاً در افکار و ماهیت حقیقی سازمان‌های بومی و ناسیونالیستی همچون پ ک ک جستجو کرد. در هر صورت، مواجهه با چنین موضوعاتی، به‌ویژه در شرایطی که نمایندگان سیاسی کارگران و دیگر اقشار ستمدیده در چندین دهه گذشته از مبارزه جدی و مستقیم [با هر توضیح و توجیهی] علیه نظام‌های سرمایه‌داری فاصله گرفته‌اند، انحلال و در حقیقت همسو و همراه شدن پ ک ک با دولت ترکیه در تعرض بیش ‌از پیش به جنبش سرتاسری و توده‌های ستمدیده کرد، نمی‌تواند جستار عجیب ‌و غریب یا غیرمنتظره‌ای باشد. همان‌گونه که در بالا آمده است، من‌حیث‌المجموع به دو لیل: اول اینکه ذاتاً سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی ناتوان در پاسخگویی به ساختار اقتصادی – سیاسی جامعه و رهایی از مناسبات سرمایه‌داری و رفع ستم ملی هستند؛ دوم اینکه: مخرج مشترک بسیار بلندی با سازمان‌ها و نهادهای وابسته به جامعه بالایی‌ها دارند و فاقد پتانسیل تغییر در جهت تأمین و تضمین منافع ستمدیدگان هستند. با این توضیح، پدیدار شدن این اتفاقات، یعنی مذاکره و ادغام سازمان‌ها و احزاب غیرکمونیستی در ساختارهای سرمایه‌داری، پیش‌پاافتاده است و می‌توان علامت و گرایش‌های آن‌ها را به‌وضوح در برخی از سازمان‌ها و احزاب کردستان عراق، سوریه و در نهایت ایران مشاهده کرد. اگرچه هر یک از این سازمان‌ها و احزاب در مقاطع مختلف و به شیوه‌های جورواجور در برابر رژیم‌های سرکوبگر مقاومت و ایستادگی کرده‌اند، اما اشاره به این مسئله هم ناصحیح نیست که سازمان‌ها و احزاب حامی ملیت و قومیت خود، فطرتاً در جایگاه پاسخگویی به رفع ستم ملی و مضاعف نیستند.

مبرهن است که پ ک ک در چنین شرایطی، یعنی به دلیل برتری حاکمان در مواجهه با جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ای، پراکندگی و نبود سازمان‌یافتگی در میان اقشار مختلف و تحت ستم و به‌ویژه فقدان نمایندگان سیاسی کارآمد و عملی طبقه کارگر و خلق ستمدیده کرد، سیاست اتکا به بالا را انتخاب کرده و تصمیم به انحلال حزب گرفته است. دست‌مایه‌ای که جوامع مختلف شاهد چنین تجربیات تلخ، بی‌افقی سازندگان و آینده‌سازان اصلی آن در اثر پس‌کشیدن و تسلیم شدن سازمان‌ها و احزاب ناپیگیر در برابر دولت‌های سرکوبگر و خشن بوده‌اند. تجربیات تلخ و بی‌افقی که به عدم دخالت‌گری مستقیم نمایندگان سیاسی حقیقی و نبود تئوری و برنامه کمونیستی بر سر جنبش‌های اعتراضی و جامعه طبقاتی خشن مربوط است. متأسفانه، جنبش‌های اعتراضی در سراسر جهان با چالش بسیار عظیمی، یعنی با فقدان سازمانی مطابق با منافع طبقه کارگر و دیگر اقشار زیر سلطه امپریالیستی، روبرو هستند. به همین جهت، حاکمان زورگو هر آنچه را که به صلاح خویش می‌دانند، به‌پیش می‌برند و به‌تبع آن، مرتکب جنایاتی می‌شوند که شرح همه‌جانبه آن‌ها ناممکن است؛ یعنی به همان نسبتی که اعتراضات کارگری و توده‌ای به شکلی رادیکال‌تر و پیش‌رونده‌تر به ‌پیش می‌روند، به نسبتی بیشتر سازمان‌ها و احزاب مدعی تغییر جامعه از انجام پیش‌افتاده‌ترین مسئولیت‌ها و وظایفشان باز مانده‌اند. در یک توضیح مختصر، این سازمان‌ها و احزاب مدعی تغییر به گروه‌های دنباله‌رو جنبش‌های اعتراضی یا به نهادها و تجمعات چشم‌به‌راه تغییر از بالا تبدیل شده‌اند؛ زیرا نگاه‌ها و سپس عکس‌العمل‌ها نه‌تنها در انجام وظایف توضیح داده شدۀ منطبق با آرمان کمونیستی نیست، بلکه صرفاً در حمایت از اعتراضات کارگری، توده‌ای زنان، دختران و جوانان و آن‌هم در محیط‌های غیرخودی خلاصه شده است. برخی در انتظار ظهور تشکل‌های سیاسی، هسته‌های مسلح کارگری و جوانان هستند و برخی دیگر بر سر مسائل حق تعیین سرنوشت، خودمختاری و در همراهی با رضا پهلوی و سایر دسته‌های وابسته به طبقه سرمایه‌داری تمرکز کرده‌اند!

پنهان نیست که وظایف جمعی تحت نام سازمان و حزب این‌گونه توضیح داده شده‌اند. همچنین پنهان نیست که جوامع مختلف اعتراضی در برابر دولت‌های سرمایه‌داری و سایر نمایندگانشان، تنها و بدون حمایت عملی از جانب ادعا کنندگان تغییر جوامع سرمایه‌داری هستند. بدین ترتیب، انحلال پ ک ک، نه برخلاف انتظار، نه بی‌سابقه و نه منحصر به فرد بوده و نیست. نتیجتاً تا زمانی که فضای سیاسی، یعنی نگاه‌ها تغییر کرده و خلأ موجود برطرف نشود، چشم‌اندازی از پیشرفت متصور نیست و سرانجام و سرنوشت سیاسی سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی همانند آنچه در کردستان ترکیه شاهد بودیم، نخواهد بود.

در مواجهه با چنین وضعیتی، برخی به‌جای تعمق بیشتر و بررسی دقیق دلایل این وضعیت و ارزیابی‌های سیاسی پ ک ک پیرامون توهم پراکنی از ماهیت دولت سرکوبگر و خشن اردوغان نمی‌پردازند. همچنین به تصمیم سیاسی پ ک ک که با مرگ سیاسی‌اش اثرات بس مخربی در جامعه ترکیه و به‌ویژه در کردستان به‌جا گذاشته است، اشاره بنیادی نمی‌کنند. در عوض، فرصت را غنیمت شمرده شده و بار دیگر با صدور احکام کلیشه‌ای و بدون برخورد عمیق تئوریک، به رد عالی‌ترین شکل از مبارزه، یعنی مبارزه مسلحانه در برابر رژیم‌های هار و خشنی همچون دولت ترکیه و ایران پرداخته‌اند! مبارزه‌ای [یعنی مبارزه مسلحانه‌ای] که تأثیرات حضور و نبود آن را می‌توان به‌وضوح در جوامع دیکتاتوری عریان و خشنی همچون ترکیه و ایران مشاهده کرد.

گفته شده است عمر «جنبش پیشمرگایتی»، «بزنیم به کوه» و «موتور کوچک و بزرگ» و... به سر رسیده است! پرسش این است که کدام منطق تندرست می‌تواند بپذیرد که حضور نیروهای پیشمرگ در آغاز حاکمیت نظام سرکوبگر جمهوری اسلامی یا عنصر مسلح در برابر ارگان‌های حافظ بقای امپریالیستی به ضرر جنبش کردستان و دیگر جنبش‌های اعتراضی بوده است؟ کدام کمونیست یا مارکسیست – لنینیستی می‌تواند بر این عقیده پافشاری کند که عقب‌نشینی جنبش کردستان، نتیجه «جنبش پیشمرگایتی» یا به تعبیر حمید تقوایی «بزنیم به کوه» توسط عده‌ای محدود بوده است؟ چگونه می‌توان با نظر محمد رحیمی مبنی بر اینکه «در آن زمان جنگ چریکی کار می‌کرد و پاسخ می‌داد. اینکه موتور کوچک و موتور بزرگ و انقلاب کوبا تا این درجه انقلاب ویتنام مثلاً عده‌ای شروع می‌کنند و دیگران می‌پیوندند. آلان دیگه اینجوری نیست. آلان دوره اینترنت است. با سیستم قدیم قابل توضیح نیست»، موافق بود؟ بالاخره چطور می‌توان نظر علی دماوندی را جمع‌وجور کرد، وقتی که او نه در نقش مصاحبه‌گر و چالش‌گر، بلکه در هماهنگی با مخالفان نظریه مبارزه مسلحانه و آن هم بدون پرداختن عمیق به موضوع انحلال و ارتباط مستقیم با اصل مطلب صحبت می‌گوید: «...دوره‌ای که برای بسیاری از سازمان‌های چریکی پایان‌یافته است. بسیارانی بنا گزیر درواقع تغییر دادند و بعضی‌ها خودشون رو که بهتون تأثیرات اجتماعی بزران. واقعیت اش آینه که سازمان پیشمرگی یا حتی سازمان چریکی اساساً بعنوان سازمان دفاعی عمل کرد. تا اینکه بمثابه برای اینکه بخواد برای قدرت بهتون سر ضرب عمل کنه و فکر کنند که از طریق جنبش چریکی میشه که یا مثلاً جنبش پیشمرگی میشه قدرت سیاسی رو عوض کرد. اساساً برای این بود که یک جنبش دفاعی بود. حتی در مقابل صدام حسین و در واقع رژیم جمهوری اسلامی و علی الخصوص در ترکیه و از سال 1975 که دقیقاً شروع شده یا بعد».

بهر حال، بخش پایانی صحبت‌هایش مبهم است و در همان بحث توافق جمعی مشخص نمی‌کند که آیا انحلال پ ک ک صرفاً به معنای کنار گذاشتن از مبارزه مسلحانه بوده است؟ توضیح نمی‌دهد که فطرتاً جایگاه سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی چیست و همچنین بر اساس کدام تحلیل سیاسی و اقتصادی ادعا می‌کند که دوره فعالیت سازمان مسلح به‌عنوان یک «سازمان دفاعی» به پایان رسیده است؟ آیا فراموش کرده است که حضور نیروهای پیشمرگ در کردستان مانع از تسلط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در اوایل قدرت‌گیری‌اش شده است؟

بالاخره، در بحث و بررسی این دوستان درباره انحلال پ ک ک، نه به ماهیت و گرایش این سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی به شراکت در قدرت، و نه به نقش کمونیست‌ها به‌عنوان پیشگامان جنبش‌های اعتراضی اشاره شده است. به‌غیراز اشارهٔ چندباره به وجود جنبش‌های مدنی، به هیچوجه به وظیفۀ سازمان‌ها و احزاب کمونیستی در برابر رژیم هار و خشنی همچون دولت ترکیه و جمهوری اسلامی اشاره نمی‌شود؟ به این بحث ورود نمی‌کنند که چگونه می‌توان جنبش کمونیستی را از بازایستایی و خواب چند دهه به حرکت در آورد و بیدار کرد؟

ناگفته نماند که اگرچه این دوستان برای خالی نبودن عریضه هم‌زمان با رد «جنبش پیشمرگایتی» اشاره‌ای سطحی به نقش مبارزه مسلحانه در برابر رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی می‌کنند، اما هدفشان این است که بحث دلخواه خود را بدون کمترین چالش نظری به پیش ببرند. مصاحبه‌ها بی‌مایه و چالشی نیست و بیشتر بیان مواضع سیاسی و غیرآموزنده است. این مصاحبه‌ها بین خودی‌هاست و در خدمت روشنگری و بررسی بنیادی رویدادها و اتفاقات نیست. به‌طور نمونه، از یک‌سو دولت ترکیه را «فاشیست» و دولت ایران را که به حقوق مردم احترام نمی‌گذارد، مورد اشاره قرار می‌دهند و از طرف دیگر تلاش می‌کنند جامعه ترکیه (در حقیقت دولت اردوغان) را به‌عنوان جامعه مدافع دموکراسی که با دولت ایران متفاوت است و برخی از اپوزیسیون را در درون جا داده، به بیرون معرفی کنند!

با توجه به این نظر، اگر دولت ترکیه با دولت ایران متفاوت است، آیا می‌توانیم «سازمان دفاعی» را به‌عنوان سازمان سدکنندهٔ ارگان‌های مسلح رژیم جمهوری اسلامی به‌حساب آوریم؟ آیا می‌توان گفت که تأثیرات سازمان دفاعی به مراتب بیشتر از تأثیرات سازمان عقب‌گرد است؟ یکی در مصاحبه‌ای حزبی می‌گوید: «جنبش بزنیم به کوه» (حمید تقوایی) دیگر کار آیی ندارد و دوران آن به سر آمده است و از کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه توسط پ ک ک خوشحال است و هم‌زمان از انحلال حزب ابراز ناراحتی می‌کند؛ زیرا به تصور وی انحلال پ ک ک به‌عنوان سازمان مدافع رفع ستم ملی، موضوع و امر نادرستی بود! دیگری (خسرو بوکانی) در مصاحبه با علی دماوندی می‌گوید: «ما در کردستان ترکیه با ستم ملی روبرو نیستیم»! یکی می‌گوید: «دیگه موتور کوچک و بزرگ و این چیزها کار نمی‌کند و وقت اینترنت» است (محمد رحیمی) و وسط راه علی دماوندی اشاره می‌کند: «دوره‌ای که برای بسیاری از سازمان‌های چریکی پایان یافته است».

خلاصه، داستان عجیب و غریبی شده است و بیشتر انجام این نوع مصاحبه‌ها و گفته‌ها نه اثرگذاری سیاسی دارد، نه نشان‌دهنده اصل حقیقت به‌منظور روشنگری و فعال‌نمودن ذهن خواننده یا شنونده، بلکه رفع مسئولیت و انجام «وظایف کمونیستی» کار به هر جهت است. غرض اینکه نمی‌توان با وجود چنین نظرات و جمع‌بندی‌های سیاسی بی‌عمق، به اصل مسئله و جایگاه سازمان‌ها و احزاب ناسیونالیستی و به‌ویژه مقام پیشاهنگان و به‌عنوان هدایت‌گران پی برد. علاوه بر این، نمی‌توان بدون ورود به ماهیت سازمان‌ها و احزابی مانند پ ک ک و بدون توضیح نقش مستقیم نیروی کمونیستی با برنامه به‌عنوان پیشرو جامعه، محاسن و معایب این رویدادها و اتفاقات سیاسی را تشخیص داد.

 3 ژوئن 2025 - 13 خرداد 1404

**غزه نماد سبعیت و قساوت طبقه سرمایه‌داری**

**شباهنگ راد**

تصاویر مخابره‌شده از غزه به‌شدت گویا و در عین حال تکان‌دهنده‌اند. انجام‌دهندگان و مولدین آن‌ها، بویی از انسانیت و محترم شمردن بدیهی‌ترین نیاز انسان‌ها، یعنی، حق حیات، نبرده‌اند. همه، و به‌ویژه دولت‌ها و به‌اصطلاح مدافعان حقوق بشر، بیدارند و علیرغم ادعاها در دفاع از بی‌دفاع‌ترین انسان‌ها، سکوت کرده و در واقع همدست و همراه با تولیدکنندگان بزرگ‌ترین فاجعه انسانی در غزه هستند. ریاکارانه و عملاً جانب دولت سرکوبگر را گرفته‌اند و کم‌ترین همدلی و همدردی با نزدیک به دو میلیون انسان رنج‌دیده محاصره شده غزه ندارند.

غذا را به روی کودکان و ستمدیدگان غزه بسته‌اند؛ آب و برق را قطع کرده‌اند و از هر طرف آن‌ها را در معرض تهاجم و جنایت‌کاری‌های خود قرار داده‌اند تا به قول خود از شر حماس خلاص شوند! حقیقتاً نمی‌توان تصاویر و خبرهای مملو از درد و رنجی که بر توده‌های ستمدیده، زنان، مردان و کودکان تحمیل شده است را مشاهده کرد و شنید و بی‌آنکه بر تنفر و انزجار خود نسبت به بانیان چنین وضعیتی افزود. نمی‌توان ادعای حمایت از حقوق بنیادین انسانی را داشت و هم‌زمان شاهد نقض آشکار آن بود. در چند روز اخیر، دولت سرکوبگر اسرائیل با بهره‌گیری از حمایت‌های بی‌دریغ دولت‌مداران بزرگ مانند امریکا و رژیم‌های منطقه، جان صدها نفر از جمله کودکان، زنان و ستمدیدگان غزه را گرفت و صدها نفر دیگر را مجروح کرد. این اقدامات پرده‌ای تلخ دیگر و بی‌رحمی علیه بی‌گناه‌ترین انسان‌ها توسط طبقه سرمایه‌داری در غزه است. به‌طور قطع، شرح فاجعه تاریخی غزه به‌طور کامل دشوار شده است و جهان تنها نظاره‌گر مرگ و میر روزافزون مردم، تخریب ساختمان‌های آسیب‌دیده بر اثر بمباران و شرایط ناگوار محرومان این منطقه است. همه این اتفاقات در دوران مذاکرات، اعلام آتش‌بس و به‌ویژه هم‌زمان با سفر ترامپ به منطقه خاورمیانه در حال رخ دادن بود و هست. عنصری که از یک‌طرف مدعی صلح و آرامش و بهبود زندگی برای مردم غزه است و از سوی دیگر، به دنبال فروش میلیاردها دلار تجهیزات نظامی به دولت‌های منطقه و ارسال سلاح‌های مدرن و پیشرفته به دولت اسرائیل می‌باشد. وی گستاخی را بار دیگر به اوج رساند و در ادامه سیاست قبلی مبنی بر کوچاندن اجباری مردم غزه به خبرنگاران در ابوظبی گفت: «ما به غزه نگاه می‌کنیم. و ما آن را رسیدگی خواهیم کرد. بسیاری از مردم در حال گرسنگی هستند». همچنین با اذعان به ویرانی غزه توسط دولت اسرائیل و در سر میز انعقاد قراردادهای تجاری با کشورهای پر از ثروت منطقه گفته است: «این‌طور نیست که شما سعی در نجات چیزی باشید. هیچ ساختمانی وجود ندارد. مردم زیر آوار ساختمان‌های فروریخته زندگی می‌کنند که قابل‌قبول نیست. می‌خواهم [غزه] یک منطقه آزاد باشد و اگر لازم باشد، فکر می‌کنم افتخار می‌کنم که امریکا غزه را داشته باشد، آن را بگیرد و آن را به منطقه آزادی تبدیل کند. بگذارید اتفاقات خوبی رخ دهد».

عجبا! از دیدگاه دولت کنونی امریکا و نجات توده‌های محروم غزه، تصاحب سرزمین میلیون‌ها انسانی است که دهه‌ها در تیررس دولت اشغالگر اسرائیل قرار گرفته‌اند و فاقد کمترین امنیت جانی و زندگی هستند. غزه نزدیک به دو سال است که به طرز غیرقابل‌تصور تحت حملات گسترده و استفاده از سلاح‌های پیشرفته و دست‌ساز امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه و دیگر دولت‌های وابسته منطقه مورد تعرض وحشیانه قرار گرفته است، در این میان، ترامپ به‌تازگی به یاد رسیدگی به آن و به فکر گرسنگی مردم و کودکان غزه افتاده است! در تلاش است با تصاحب سرزمین فلسطینیان و کوچاندن آنان، آن منطقه را آزاد و آباد کند! می‌خواهد در چهارچوب سیاست‌های گذشته، مانند تصاحب سرزمین کانادا و غیره، آزادی را به ارمغان آورد و صلح را در جهان سرمایه‌داری برقرار کند!

نماد توحش و زیاده‌خواهی و در عین حال تحمیل یگانه دولت بی‌مانند جهان به دیگر جوامع سرمایه‌داری به وضوح قابل مشاهده است. موضوعی که گزافه‌گویی است و به‌ویژه جهان انسانی از زمان هفت اکتبر نشان داده است، اینکه غزه متعلق به توده‌های محروم و صاحبان اصلی آن است. نشان این نظر را می‌توان در مقاومت و پایداری مردم فلسطین در برابر رژیم اشغالگر اسرائیل و همچنین در حمایت میلیون‌ها حامی محرومان غزه در اقصا جهان به عین مشاهده کرد. مردم غزه با همراهانشان در سراسر جهان اعلام کرده‌اند که غزه نه تسلیم‌پذیر است و نه قابل فروش. برای اینکه سرزمین مادری انسان‌های محرومی است که هدف و آرزویشان زندگی کردن و بهره‌گیری از امکانات و ثروت‌های متعلق به خودشان است. جانیان بشریت به منابع و ثروت‌های غنی زیر آب‌های غزه چشم دوخته‌اند و به همین دلیل با راه‌اندازی سازمان‌های مسلح و ارتجاعی همچون حماس، غزه را ناامن کرده‌اند و با تمام تلاش در صدد هستند تا صاحبان اصلی آن سرزمین را مجبور به خروج اجباری کنند. بی‌سبب نیست که از اجرای طرح درازمدت خود مبنی بر گسترش سرزمین اسرائیل و به تبع آن دست‌درازی به میدان‌های گاز و نفت اکتشافی در آب‌های سرزمین فلسطینیان و دریای مدیترانه دست برنمی‌دارند. موضوعاتی که از سال 1999 با جدیت بیش از پیش و با سرکوب در دستور رژیم اسرائیل به یاری دولت‌های امریکا، انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی قرار گرفته است. بی‌علت نیست که چند روز قبل در مخالفت با اعتراضات داخلی در اسرائیل مبنی بر آزادی گروگان‌ها، نتانیاهو اعلام کرده است: «هدف من نه ازادی گروگان‌ها، بلکه تصاحب کامل غزه و بیرون راندن مردم از غزه است».

اوج گستاخی و بی‌رحمی را به آسانی می‌توان در افکار و کردار تولیدکنندگان وضعیت فعلی مشاهده کرد. یکی قصد دارد غزه را به «منطقه آزاد» تبدیل کند، در حالی که دیگری به دنبال کوچ اجباری و جمعی مردم آن، با هدف تسلط و غارت ثروت‌های طبیعی زیر دریا است. با توجه به این شرایط، تردیدی وجود ندارد که هیاهوهای پیرامون صلح‌طلبی و نجات مردم غزه، یا حتی «مبارزه و نابودی» حماس نیست. چرا که حماس دست‌ساز خودشان و مجری سیاست‌های اربابانشان در منطقه خاورمیانه است. حماس نه تنها نماینده و حامی واقعی مردم فلسطین نیست بلکه یکی از بازیگران اصلی در جهت پیشبرد اهداف امپریالیستی و منافع دولت اشغالگر اسرائیل در سرزمین فلسطین و منطقه خاورمیانه به شمار می‌آید. مشخص است که مردم غزه و دیگر توده‌های فلسطین تنها هستند و هیچ نیروی سازمان‌یافته و مستقیمی در برابر جنایات دولت اسرائیل و حامیان بزرگ و منطقه‌ای آن ایستادگی نمی‌کند. علاوه بر آن، واضح است که موضع حاکمان جهانی و منطقه خاورمیانه در برابر اتفاقات و رویدادهای فاجعه‌بار، روشن و همسو با دولت اشغالگر اسرائیل است و با وجود تصویب مکرر قطعنامه‌هایی در محکومیت اسرائیل، نتوانسته است مانع جلوگیری از فاجعه تاریخی در غزه شود. چرا که از یک طبقه و در تولید تنش‌های بیشتر و جنگ‌های مخرب ذینفع هستند.

بنابراین تا زمانی که بنیادها و سیاست‌های عده‌ای محدود بر مردم غزه و سایر جوامع محروم جهان حکمرانی می‌کند، اوضاع مردم فلسطین، سودان، سوریه، لیبی و غیره وخیم‌تر و دردناک‌تر خواهد شد. علاج در عروج سازمان مطابق با منافع توده‌های محروم غزه، در مقابله با سیاست‌های اشغالگرانه و طمع‌ورزی قدرت‌مداران بین‌المللی و دولت‌های وابسته‌ای مانند اسرائیل در منطقه خاورمیانه است. سازمان و نیرویی که زبان مردم محروم غزه و در مقابلِ طرح‌های خطرناک امپریالیستی برای تصاحب سرزمین و منابع زیرزمینی، مانند نفت و گاز، به‌صورت عملی ایستادگی کند.

18 مه 2025

28 اردیبهشت 1404